هو العلیم

بررسی اشکالات اصالت وجود (۴)

بیان و نقد نظر شیخ اشراق در زیادت خارجی وجود بر ماهیّت

سلسله دروس خارج اسفار اربعه ـ السّفر الاوّل، المسلک الاوّل، المرحلة الاوّلیٰ، المنهج الاوّل، الفصل السابع اشکالات و تفصیلاتٌ ـ جلسهٔ چهل‌وششم

استاد

آیةالله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

و منها: ما فی حکمةِ الإشراق[1] و التّلویحات[2]: مِن أنّه لیس فی الوجودِ ما عینُ ماهیّته الوجود؛ فإنّا بعدَ أن نتصوّرَ مفهومَه قد نشُکُّ فی أنّه هل له الوجودُ أم لا، فیکونُ له وجودٌ زائدٌ؛ و کذا الکلامُ فی وجودِه، و یتسَلسَلُ إلیٰ غیرِ النّهایة، و هذا محالٌ. و لا محیصَ إلّا بأنّ الوجودَ المقولَ علَی الموجوداتِ اعتبارٌ عقلیٌ.[3]

اشکال سوّم بر اصالت وجود؛ خلط بین ذهن و خارج

یکی از آن موارد شبهه‌ای که ایشان در «اشکالاتٌ و تفصیاتٌ»[4] فرموده‌اند یکی از آن‌ها است که در اینجا بین مفهوم و عین و مصداق خلط شده است، یعنی صاحب تلویحات در اینجا خلط کرده‌اند. به این بیان که اثبات کرده‌اند وجود یک امر اعتباری است و اصالت با ماهیّت است همان‌طور که نظرشان این است. و بیانشان این است که حقیقت وجود، عین خارجی ندارد بلکه یک تصوّر ذهنی است؛ به‌خاطر اینکه گاهی‌اوقات می‌شود که خود مفهوم

---

[1] مجموعه مصنّفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمة الإشراق، ص ۶۵.

[2] مجموعه مصنّفات شیخ اشراق، ج ۱، التلویحات، ص ۲۲ ـ ۲۴.

[3] الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۶۰.

[4] الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۵۴.

یک موجود را تصوّر می‌کنیم و بعد شک می‌کنیم که آیا این مفهوم وجود، موجود است یا نه؟

اگر قرار باشد بر اینکه ما مفهومی را تصوّر کنیم، دیگر شکّ در اینکه موجود است یا نه چه معنایی دارد؟! و اگر این موجود یک حقیقت خارجی بود، همان‌طور ی که ماهیّت را تصوّر می‌کنیم و شکّ در وجودش می‌کنیم، این دوتا متغایران هستند دیگر!

زیادت خارجی وجود بر ماهیّت

در همین‌جا هم ایشان می‌فرمایند که گاهی‌اوقات ما یک ماهیّت را تصوّر می‌کنیم و بعد شکّ در وجودش داریم؛ چنان‌که غالب مشائیین معتقد به این مسئله هستند و اگر این ماهیّت و وجود، هر دو یکی بودند دیگر شکّ در وجود معنا نداشت! چون ماهیّت که متصوّر است، شکٍّ در موجودیّت آن می‌شود که آیا در عالم عین و در عالم خارج هست یا نیست؟ پس معلوم می‌شود که ماهیّت و وجود، این دو در عالم خارج دو امر متغایران هستند؛ چون در عالم ذهن که متغایران هستند و شکّی در این نیست، صحبت در عالم خارج است که آیا در عالم خارج

هم متغایران هستند یا نه؟ چون ما ماهیّت را تصوّر می‌کنیم و این تصوّر ماهیّت برای ما تام است. منتها موجودیّت او در اینجا زائد بر ماهیّت می‌شود، پس در عالم خارج هم دوتا می‌شوند. البتّه مرحوم آخوند از این مطلب جواب می‌دهند، ولی بحث در تغایر است که معلوم با مشکوک دوتا است.

تسلسل؛ لازمه زیادت خارجی بنابه نقل تلویحات

ما مفهومِ یک موجود را تصوّر می‌کنیم و شکّ در موجودیّت آن می‌کنیم. پس بنا بر قول صاحب تلویحات اگر وجود، یک امر عقلی و یک انتزاع عقلی نبود و واقعیّت خارجی داشت، پس بنابراین، آن مفهومِ وجودی را که تصوّر کردیم و شکّ در تحقّق خارجی آن داریم، باید آن وجود، زائد بر مفهومی باشد که ما تصوّر کردیم؛ چون مفهوم ما حکایت از آن موجودیّت خارجی می‌کند. نقل کلام می‌کنیم در آن حقیقت خارجی که ما شکّ در عینیّت آن داریم. آیا خود همان [حقیقت خارجی] مفهومی در ذهن می‌آورد یا نمی‌آورد؟ می‌گوییم: می‌آورد. پس همان مفهوم وجود خارجی که باز شکّ در

وجودش داریم اگر بخواهیم آن را تصوّر کنیم باز شکّ می‌کنیم که آیا یک موجودیّت خارجی دارد یا ندارد و هلُمّجرّا، و این موجب تسلسل می‌شود. ایشان می‌گویند: پس بلاشک باید معتقد باشیم که مفهوم وجود یک انتزاعِ عقلی است و یک مابإزای خارجی ندارد.

جواب استاد به اشکال صاحب تلویحات

اشکالی که در اینجا وارد می‌شود و در اسفار [هم] نیست، این است که همین که شما می‌گویید که ما مفهوم یک موجود را تصوّر می‌کنیم، [دقّت کنید، مفهوم وجود آن را تصوّر می‌کنیم] ماهیّت که هیچ، ماهیّت که قابل تصوّر است، ولی مفهوم موجودیّت آن را تصوّر می‌کنیم و شک می‌کنیم آیا این موجودیّت در خارج هست یا نه؟ مثل اینکه شما وجود عنقا را تصوّر می‌کنید نه خود عنقا را، بعد شک می‌کنید که آیا این وجودی که الآن تصوّرش را کردید در خارج مابإزایی دارد یا ندارد؟ پس بنابراین، شما من حیثُ لایشعُر اعتقاد به موجودیّت او دارید والاّ معنیٰ ندارد که بگویید در خارج هست یا نه. همین

که شما می‌گویید که این وجود عنقا در خارج موجود است، شما بدون اینکه خودتان بفهمید، در اینجا بنایی را ملتزم شدید و آن بنا این است که باید یک مابإزایی در خارج باشد که آن مابإزا مشت‌پرکن باشد، تعیّن و عینیّت داشته باشد والاّ ماهیّت عنقا که برای شما تصوّر شده، خب اگر صِرف ماهیّت عنقا به تنهایی، مابإزای خارجیِ این تصوّر شما بود، دیگر معنا نداشت که شما شکّ در وجود بکنید. اینکه الآن شما ماهیّت عنقا را تصوّر کردید و در وجود عنقا شکّ می‌کنید نه در ماهیّت، ماهیّت که تصوّر شد، فرض کنید که پرنده‌ای است، نوک او این‌قدر است، سر او این‌قدر است، بال‌های او این‌قدر است، در فلان کوه زندگی می‌کند، شما این ماهیّت را تصوّر کردید، حالا شک می‌کنید آیا این تصوّر ذهنی شما، خارج هم دارد یا ندارد؟ پس بنابراین شما، من‌حیثُ لایَشعُر ملتزم شدید بر اینکه آنچه که به این ماهیّت، لباس تحقّق می‌بخشد، آن عینیّت خارجی و وجود خارجی است، همین! والاّ قائلین به اصالت‌الماهیّه می‌گویند خود ماهیّت، خودش عینیّت خارج است نه‌اینکه وجود بیاید و زائد بر آن بشود. یعنی وجود

نیامده باعث عینیّت آنها بشود، خود ماهیّت در خارج عینیّت دارد. این اشکالی است که به ایشان وارد می‌شود.

تلمیذ: با فرض نمی‌توان تصوّر کرد! فرضِ وجود که خود وجود نیست! یک‌وقت ماهیّت تصوّر می‌شود و یک‌وقت فرض وجود و یک‌وقت خود وجود تصوّر می‌شود.

استاد: بله، می‌دانم، بحث در این نیست. ولی صحبت در این است: آن کسی که فرض وجود را می‌کند و شکّ در عینیّت خارجی آن می‌کند، این [شخص] در ذهن خودش آنچه را که لباس هستی دارد، آن‌را وجود می‌پندارد دیگر؛ و الاّ او ماهیّت را که تصوّر کرده است.

تلمیذ: صحبت در این است که دارد فرض می‌کند؛ مثلاً فرض می‌کند که اینجا طلا است.

استاد: فرض می‌کند طلا است، خب بعد می‌گوید: آیا این طلا هست یا نیست؟

تبیین سه‌گونه حیثیّت در ممکنات

ما الآن سه مرحله در اینجا داریم: مرحلهٔ اوّل: ماهیّت طلا، مرحلهٔ دوّم: فرض وجودش، مرحلهٔ سوّم: خود عین تحقّق خارجی آن. حالا قائلین به اصالت‌الماهیّه در اینجا چه می‌گویند؟ قائلین به اصالت ماهیّه می‌گویند: آنچه که اصل است در خارج، عبارت از ماهیّت است، وجود اصل نیست.

شما که در اینجا ماهیّت را تصوّر کردید، فرض وجودش را هم کردید؛ بنابراین دیگر به‌دنبال چه چیزی می‌گردید؟! مگر شما نمی‌گویید: ماهیّت اصل است و ماهیّت، موجب قوام است و ماهیّت عین تقرّر است و ماهیّت عین عینیّت خارجی است و ماهیّت عین تعیّن است و ماهیّت عین تشخّص است؟! این عبارات مختلفی است که می‌آورید.

تحقق ماهیت متصوَّر، به چه چیزیست؟

ماهیّت را که ما تصوّر کردیم، پس بنابراین، باید تشخّص و عینیّت وهمه چی تمام باشد. برای تحقّق خارجی این ماهیّت ما باید به‌دنبال چه چیزی بگردیم؟ به‌دنبال وجود می‌گردیم دیگر!

اینکه الآن تصوّر کردیم آیا در خارج هم هست یا نیست؟ پس شما من حیثُ لایشعُر ملتزم شدید بر اینکه اساس هستی براساس وجود است؛ و الاّ اگر براساس وجود نبود پس این ماهیّت‌هایی را که تصوّر می‌کنید باید در خارج باشند، یعنی صرف تصوّر شما عینیّت خارجی ماهیّت باشد، و لیس الأمرُ کذلک!

همین‌که شما می‌گویید: ما وجود این عنقا را تصوّر می‌کنیم و بعد شکّ در تحقّق خارجی آن داریم

که آیا این وجود عنقایی که الآن در ذهن آوردیم، آیا این وجود عنقا در خارج هم همین‌طور است یا تصوّر ذهنی ما است، ما به عنقا وجود دادیم و در خارج وجودی ندارد، اینی‌که شما می‌گویید، پس بنابراین در سرِّ ضمیر و سویدای دل شما این مبنا پذیرفته شده است که صِرف ماهیّت موجب تقرّر نیست [بلکه] نیاز به یک وجود خارجی داریم. صاحب تلویحات با این بیان خودشان، از این نکته غافل هستند.

جواب ملاصدرا به اشکال صاحب تلویحات

مرحوم آخوند در جواب ایشان بیانی دارند و بیان ایشان هم این است که ایشان می‌فرمایند: همان‌طور که قبلاً گفتیم ما یک مفهومی از وجود داریم و یک حقیقت و عینیّتی از وجود داریم. آنچه را که در ذهن می‌آوریم، وجهی از وجوه این وجود است امّا خود وجود در ذهن نمی‌آید تا اینکه این وجودی که در ذهن می‌آید نیاز به یک وجود خارجی داشته باشد. چون صاحب تلویحات می‌گوید: شما شکّ در وجود عنقا می‌کنید و در این تصوّر ذهنی

شما، درش وجود هست دیگر؛ یعنی [مثلاً] وجود عنقا.

یک‌وقت بحث در خود عنقا است، تصوّر ذهنی ما خود عنقا است، یک‌وقت وجود عنقا را تصوّر می‌کنیم [و می‌گوییم:] آیا این عنقایی که [در ذهن] داریم وجود دارد یا [وجود] ندارد؟ پس بنابراین وجود، در ذهن شما آمد و تمام کلّهٔ شما از وجود پر شد درحالتی‌که هنوز در خارج خبری از وجود نیست. پس بنابراین، از اینجا ایشان آمده استفاده کرده [که] پس این وجود ذهنی شما، متدلّی و متّکی بر یک وجود خارج است. نقل کلام در آن وجود خارج می‌کنیم؛ اگر در خارج بخواهد وجودی باشد، آن مفهومی که از آن وجود در ذهن می‌آید متدلّی به چه چیز است؟ باز به وجود دیگر است. یعنی آن وجود، زائد بر این وجود ذهنی ما است؛ غافل از اینکه آنچه که ما در ذهن می‌آوریم مفهومِ آن امر خارج است نه خودِ آن امر خارج.

وجود ذهنی نداشتنِ وجود عینی

آن امر خارج که در ذهن نمی‌آید، آن امر خارج سر جایش ایستاده است. مفهومی از آن در ذهن

می‌آید و این مفهومِ ما هیچ‌وقت قائم به خارج نیست، قائم به ذهن است و تسلسل هم دیگر لازم نمی‌آید. یعنی ذهن ما، متّکا و پایهٔ برای این وجود است، و منشأ برای تصوّر این وجود، ذهن واقع می‌شود. پس دیگر ما در اینجا یک وجود زائد بر این وجود ذهنی نمی‌خواهیم تا نقل کلام در آن بکنیم و تسلسل در اینجا پیدا بشود.

آنچه ما در ذهن داریم دو چیز است که هر دو آفریدهٔ ذهن است: اوّل ماهیّت عنقا، دوم: شکّ در وجود عنقا [و] مفهوم وجود آن عنقا. و مفهوم هم یک امر اعتباری و انتزاع عقلی است. ذهن به‌خاطر لحاظ خارج و به‌خاطر ملاحظات خارج، مفهومی را برداشت می‌کند. همان‌طوری که ماهیّات را در ذهن می‌آورد، مفهوم وجود را هم در ذهن می‌آورد؛ چه فرقی می‌کند؟! و لازم نیست [که] این مفهوم وجودی که در ذهن آمده، مابإزاء داشته باشد یا مابإزا نداشته باشد. این از کجاش تسلسل لازم می‌آید؟ این بیان مرحوم آخوند [بود]

بعد مرحوم آخوند می‌فرمایند که بله، حقیقت

وجود خارجی، نه ماهیّات؛ با این بیان خودشان که واقعاً بیان، بیان عالی‌ای است می‌فرمایند آنچه را که ما می‌فهمیم ماهیّات است، ما از حقایق وجود خارجی اطّلاعی نداریم. [من‌باب‌مثال] شما نگاه به زید می‌کنید، ماهیّت زید را می‌یابید امّا وجود زید را که دیگر نمی‌یابید! وجود زید برای خودش است، شما چگونه بر وجود او اطّلاع پیدا می‌کنید؟! آنچه را [که] شما می‌بینید آثار این وجود است، سر و دست و پا و شکل و شمایل و ماهیّت آن است، امّا آنچه را که این شکل و شمایل، این وضع و کیف و کمّ و این خصوصیّات ماهویِ آن متکی به آن است و از آن منشأ گرفته است، هیچ‌وقت شما به آن منشأ اصلی دسترسی پیدا نمی‌کنید. یعنی آن جهت وجودی به این قالب آمده است، چگونه ما به آن [جهت وجودی] دسترسی پیدا می‌کنیم و چطوری می‌فهمیم؟! خب آنچه ما می‌فهمیم، رنگ و شمایل است. چیزی که ما ادراک می‌کنیم یک ماهیّت است؛ [یعنی مثلاً] ما [فقط] همین‌قدر می‌فهمیم که این گوسفند است، این بقر است و بین گوسفند و غنم و بقر تفاوت هست، این را [فقط] می‌فهمیم. امّا اینکه

چرا این گوسفند، گوسفند شده و چرا این بقر، بقر شده، این «چرا» را ما نمی‌فهمیم. آن «چرا» چیست؟ آن حقیقت وجودِ این دو است.

این [وجود] را ما نمی‌یابیم الّا بالمشاهدةِ الحضوریّة که باید در اینجا اشراف حضوری باشد تا اینکه آن منشأ و ریشه‌ای را که در این قالب، جلوه پیدا کرده به‌دست بیاوریم. این کلام مرحوم آخوند است.

بیان مشائین از زیادت خارجی وجود بر ماهیّت

بعد مرحوم آخوند می‌فرمایند: این بیانی که صاحب تلویحات دارد، برای مشّائیین خوب است. مشّائیین چه می‌گویند؟ همان که عرض کردم؛ می‌گویند: وجود و ماهیّت در خارج متغایران هستند.[1] در بعضی از جاها و در حواشی دیده‌ام که نوشته است: «وجود اینها مربوط به ذهن است»[2] این

---

[1] فصوص الحکم، فارابی، ص ۴۷ ـ ۴۹؛ الإشارات و التنبیهات، ص ۴۷ و ۲۷۳.

[2] رجوع شود به حکمة الإشراق (تعلیقه ملاّصدرا)، قطب‌الدّین شیرازی، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

غلط است! مشخّص است که اینها در ذهن متغایران هستند. آنها می‌گویند: وجود و خارج در اعیان متغایرند. یعنی در اعیان دو چیز هست: یکی ماهیّت است و یکی وجود. این دوتا [یعنی وجود و ماهیّت] می‌آیند به‌هم می‌چسبند و می شوند جناب زید. چرا ؟ به‌خاطر اینکه می‌گویند: ما ماهیّت را تصوّر می‌کنیم و شکّ در وجودش داریم، پس مشخّص است که مشکوک با متیقّن دوتا است. متیقّن ماهیّت است و مشکوک وجود آن است. از اینجا ما استفاده می‌کنیم که در عالم خارج و در عالم اعیان، ماهیّت یک چیز است و وجود چیز دیگری است، به‌خاطر اینکه هر کدام از اینها یک مابإزاء دارند. مابإزای آن ماهیّت، صورت ذهنی ما است و مابإزای آن وجود، صورت ذهنی ما است. به‌خاطر اینکه ما شکّ در وجود داریم، بالأخره ما در خارج وجود را می‌بینیم و این دو آمدند در خارج با هم ترکیب شده‌اند و تغایر را به‌وجود آورده‌اند.

تلمیذ: ما در خارج یک چیز بیشتر نداریم؛ یا وجود است و یا ماهیّت است.

نظر مشاء در مورد ترکیب انضمامی وجود و ماهیّت

استاد: نه‌اینکه دو چیز جدای از هم هستند. دو چیز جدای از هم نیستند. کلام مرحوم آخوند هم همین است که [این‌دو] وحدت خارجی دارند. منتها بعضی از مشّائیین قائل به تمایز خارجی اینها هستند و می‌خواهند بگویند که دو چیز هست و ما یک چیز می‌بینیم.

تلمیذ: یعنی آیا ترکیب را انضمامی می‌دانند؟

استاد: بله، انضمامی می‌دانند نه اتّحادی. یعنی دو چیز است که ما یک چیز می‌بینیم. می‌گویند: تغایر در اعیان دارند، خب در ذهن که معلوم است تغایر دارند! کدام دیوانه‌ای می‌گوید که در ذهن هم یکی هستند؟! کسی چنین حرفی نمی‌زند! به‌خاطر اینکه آن ماهیّتی که از وجود در ذهن می‌آید با آن مفهومی که از وجود در ذهن می‌آید قطعاً در ذهن دوتا است! پس اینکه در اعیان هست منظور در عینیّت خارجی هستند. و البتّه این قول رد شده است.

تلازم تحقق خارجی وجود با تسلسل از منظر شیخ اشراق

صاحب تلویحات با همین بیان، آن را الزام می‌کند و می‌گوید: شما در مورد ماهیّت و وجود این

حرف را زدید، ما اصلاً در خود وجود بحث می‌کنیم و می‌گوییم: به ماهیّت کار نداریم، ما وجود خود عنقا را درنظر می‌گیریم؛ خود وجود عنقا را که شما تصوّر می‌کنید آیا این مابإزای خارجی دارد یا ندارد؟ [اگر] دارد پس بنابراین، این مابإزای خارج باید اضافه بشود بر این مفهوم ذهنیِ ما که در ذهن تصوّر کردیم. نقل کلام در آن وجود خارج می‌کنیم؛ [آیا] آن وجود خارج را باز می‌توانیم تصوّر کنیم یا نمی‌توانیم؟ باز همان مفهوم وجود خارجی را تصوّر می‌کنیم و آن هم مابإزایی دارد که آن اضافهٔ بر این می‌شود، یعنی این متکی به آن است و همین‌طور نقل کلام می‌کنیم إلی غیرِ النّهایة. یعنی هر مفهوم ذهنی‌ای را که شما در اینجا آوردید، یک مابإزای خارج دارد که متّکی به آن است. [اینکه] می‌گویید: «شکّ در موجودیّت خارج»، الآن شما یک وجودی در ذهن آورده‌اید؛ منتها خارج است که الآن مابإزای این است. آن‌وقت نقل کلام در موجودیّت خارج [می‌کنیم]، باز می‌بینیم که ما می‌توانیم آن را تصوّر کنیم. یک‌وقت راه تصوّر بسته می‌شود، خب دیگر در اینجا وجود، بر این مفهوم ذهنی اضافه نمی‌شود.

[امّا] یک‌وقت نه! راه تصوّر بسته نمی‌شود، ما همین تصوّر را می‌بریم در آن عینیّت خارجی و می‌گوییم: آیا آن وجود خارجی هم با وجود خارجی تحقّق دارد یا ندارد؟ و همین‌طور إلی غیر النهایة.

ایشان می‌گویند: پس بنابراین، اینکه شما مشّائیین قائل به اصالت وجود و زیادی وجود بر ماهیّت هستید، شما باید طبق همین مبنا، قائل به تسلسل بشوید. پس بنابراین، تسلسل موجب می‌شود که شما در آنجا قائل به اعتباریّت بشوید. پس وجود هم اعتبار عقلی است، نه‌اینکه یک منشأ خارجی و مابإزای خارجی داشته باشد.

حل مشکل تسلسل با نفی ذهن‌مندی وجود اصیل

امّا با آن مبنایی که مرحوم آخوند فرمودند که آنچه از حقیقت وجود در ذهن می‌آید مفهوم وجود است، ـ مفهوم وجود در ذهن می‌آید امّا خود حقیقت وجود در ذهن نمی‌آید تا اینکه متّکی به خارج باشد ـ اگر این‌طور باشد پس بنابراین، این‌طور می‌شود که مفهوم وجود یک مفهوم عامّ

بدیهی است و یک امر انتزاعی و یک اعتبار عقلی است که از مابإزای خارجی برای انسان پیدا می‌شود. پس بنابراین، آنچه را که ما تصوّر می‌کنیم عبارت است از یک اعتبار عقلی. آنچه که در خارج وجود دارد، حقیقت و عینِ مابإزای این اعتبار عقلی است و دیگر نه تسلسلی پیش می‌آید و نه کلام صاحب تلویحات در اینجا می‌تواند کارگر باشد به اینکه وجود را امر زائد بداند تا اینکه ما نقل کلام در آن وجود خارج بکنیم و ببینیم که آیا آن وجود خارج تصوّر می‌شود یا نه؟ باز شکّ در وجود خارج در اینجا هست [یا نه؟]، آیا آن خارج موجودیّت دارد یا ندارد؟ باز در ذهن خود شکّی نسبت به موجودیّت خارج درست می‌کنیم و باز نقل کلام در مابإزای آن می‌کنیم و باز مابإزاء را در ذهن می‌آوریم، باز شکّ در وجود آن می‌کنیم، و همین‌طور إلیٰ غیرِ النهایة. نه دیگر!

[بلکه] می‌گوییم: [مفهوم] وجود عبارت است از یک امر عامّ بدیهی و یک انتزاع عقلی. همان‌طوری که انسان به خارج نگاه می‌کند و ماهیّات را می‌بیند و یک انتزاع می‌کند و آن را در ذهن

می‌آورد، همان‌طور وقتی که به خارج نگاه می‌کند یک مفهوم اجمال از حقیقت هستی را می‌یابد و آن را در ذهن می‌آورد. آن مابإزای برای این مفهوم است، ماهیّت خارجی هم مابإزای آن ماهیّت عقلیِ ما است. دیگر هر دو اساس در اینجا از بین می‌روند. تتمه‌ای هم دارد که إن‌شاءالله برای بعد.

تطبیق متن

و منها: ما فی حکمةِ الإشراق و التّلویحات: مِن أنّه لیس فی الوجودِ ما عینُ ماهیّتِهِ الوجودُ
«[و از آن اشکال‌ها اشکالی است که در کتاب حکمة الاشراق و تلویحات شیخ اشراق است:] ما در عالم چیزی نداریم که عین ماهیّتش وجود باشد.»

یعنی در اینجا ایشان می‌خواهند تشخّص وجود را به‌طورکلّی بردارند و عینیّت وجود را از بین ببرند

فإنّا بعدَ أن نتصوّرَ مفهومَه
«[پس همانا] بعد از اینکه ما مفهوم وجود را تصوّر کردیم»

وجودِ آن چیزی که عینش وجود است.

قد نَشُکُّ فی أنّه هل له الوجودُ أم لا.
«شک می‌کنیم که آیا برای آنچه که عین ماهیّتش وجود است، وجودی هست یا وجودی نیست!»

یعنی وقتی که ما آن مفهوم وجود را تصوّر کردیم، [مثلاً] مفهوم وجود عنقا را ـ به خود ماهیّت عنقا کاری نداریم ـ تصوّر کردیم، بعد شک می‌کنیم که آیا این وجودی که تصوّر کردیم مابإزایی دارد یا ندارد!

فیکون له وجودٌ زائدٌ
«پس برای این وجود [مثلا وجودِ] عنقا باید یک وجود دیگری باشد»

چون داریم به‌دنبال آن می‌گردیم.

و کذا الکلامُ فی وجودِه
حالا می‌رویم سراغ وجود خارجی آن
و یتسلسلُ إلی غیرِ النّهایة
«[و تسلسل ایجاد می‌شود به نحو بی‌نهایت]»

آن وجود خارجی را آیا می‌توانیم تصوّرش کنیم که هست یا نیست؟ بله، می‌توانیم تصوّر کنیم. وقتی که تصوّر کردیم مشکوک غیر از معلوم است. آیا مابازای خارجی آن وجود دارد یا ندارد؟ در اینجا تسلسل پیدا می‌شود

و هذا محالٌ. و لا محیصَ
«و این محال است [و گریزی از آن نیست]»

برای‌اینکه این تسلسل قطع بشود باید بگوییم که اصلاً وجود مابإزای خارجی ندارد. وجود یک امر انتزاع عقلی است و مابإزاء ندارد. آنچه امر واقعی است همان ماهیّت است.

إلّا بأنّ الوجودَ المقولَ علَی الموجوداتِ اعتبارٌ عقلیٌ.
«[جز اینکه روشن شد که وجودی که بر موجودات حمل می‌شود، این یک اعتبار عقلی است.»

ما از تقرّر ماهیّت، انتزاع وجود می‌کنیم. حالا [اینکه] اینها اسم این تقرّر را تقرّر یا ثبوت و یا تحصّل می‌گذارند، این دیگر با خودشان است، درحالی‌که در همهٔ اینها عباراتُنا شتّیٰ و حسنُک واحدٌ[1] است.

و جوابُه: بما أسلفناه مِن أنّ حقیقةَ الوجودِ و کنهَه لا یحصُلُ فی الذّهنِ.
«قبلاً گفتیم که مفهوم وجود، یک عامّ بدیهی است و یک انتزاع عقلی است. حقیقتش اصلاً به ذهن نمی‌آید و ادراک نمی‌شود و مشاهده می‌خواهد. حقیقت وجود که در ذهن نمی‌آید چون اصلاً ظرف ذهن گنجایش برای حقیقت وجود را ندارد.»
و ما حَصَلَ منها فیه أمرٌ انتزاعیٌ عقلیٌ
«[و آنچه حاصل می‌شود] از آن حقیقت وجود در ذهن، یک امر انتزاعی عقلی است.»
و هو وجهٌ مِن وجوهِه
«این وجهی از وجوه آن حقیقت وجود است»

---

[1] این بیت شعر، قائل مشخصی ندارد و کامل آن این است:
عباراتُنا شتّیٰ وَ حُسنُک واحدٌ *** وَ کُلٌّ إلیٰ ذاک الجمالِ یُشیرُ

و صورتی است از صورت‌های آن حقیقت وجود که در ذهن آمده است. یک صورتش در عالم اعیان است. یک صورتش در ذهن است. صور مختلفی دارد؛ صور مادّی، صور مجرّد، صور نورانی وصور مختلفی دارد، یکی از آنها [آن چیزی است] که در ذهن می‌آید.

و العلمُ بحقیقتِه یتوقّفُ علَی المشاهدةِ الحضوریةِ
«علم به حقیقت وجود، نیاز به علم حضوری دارد»
و بعدَ مشاهدةِ حقیقتِه و الاکتناهِ بماهیّته
«وقتی که حقیقتش مشاهده شد و انسان به ماهیّت آن وجود پی برد»
التّی هی عینُ الإنّیةِ لا یبقیٰ مجالٌ لذلک الشّکِ.
«ماهیّتی که عینِ إنّیت است، دیگر شکّی در اینجا باقی نمی‌ماند»

که آیا آن حقیقت وجود مابإزایی دارد یا ندارد. چون خود انسان اشراف پیدا کرده و آن حقیقت وجود را لمس کرده است.

والاوّلی أن یُورَدَ هذا الوجهُ
«این وجه ایشان»
معارضةً الزامیةً للمشائین، کما فَعَلَه فی حکمةِ الإشراقِ[1]
«به‌عنوان الزام مشّائیین در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد؛ همان‌طورکه ایشان در حکمت الاشراق همین را فرموده‌اند.»

مشّائیین چه گفته‌اند؟»

لأنّهم قد استدلّوا علیٰ مغایرةِ الوجودِ للماهیةِ
«[استدلال کرده‌اند بر اینکه] ماهیّت با وجود استقلال دارند.»
بأنّا قد نعقِلُ الماهیّةَ و نشُکُّ فی وجودِها، و المشکوکُ لیس نفسَ المعلومِ
«[به‌این‌صورت که] ما یک ماهیّتی را تصوّر می‌کنیم ولی شکّ در وجودش داریم. (مثل خیلی از چیزهایی که تصوّر می‌کنیم.) و از یک طرف می‌دانیم که مشکوک با معلوم مغایرت دارد، و مشکوک خود معلوم نیست.»

آنچه معلومِ ما است ماهیّت است. آنچه که مشکوک ما است وجود ماهیّت است.

و لا داخلًا فیه؛ فهما متغایرانِ فی الأعیانِ.
«داخل در آن هم نیست. اینها متغایران در اعیان هستند.»

بلا وجه بودن حاشیه سبزواری در اشکال به

[1] مجموعه مصنّفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمة الإشراق، ص ۶۵.

حاشیهٔ مرحوم سبزواری[1] هم در اینجا بلاوجه است، چون در اینجا هیچ تعارضی نیست. آنچه که اینها دارند تغایر [در] اعیان است. امّا در بحثی که بعداً می‌آید ایشان می‌گویند که تمایز به‌حسب ادراک است.[2] این کلام، کلام مشّائیین است، کلام آخوند نیست که شما دارید می‌گویید: اینها متغایرند، تهافت در صفحهٔ بعد می‌آید. این دو مسئله با هم تفاوت دارد. تمام اینها کلام مشّائیین است که ایشان دارند نقل می‌کنند و کلام خودشان نیست.

فالوجودُ زائدٌ علَی الماهیةِ
«وجود زائد بر ماهیّت است.»

به‌خاطر اینکه ماهیّت متیّقن است و وجود مشکوک است. پس بنابراین در خارج، وجود و ماهیّت دوتا هستند.

و الشیخُ الزَمَهم بعینِ هذه الحجةِ
«شیخ اینها را به عین این حجت الزام کرده [است]»

که این وجود زائد بر ماهیّت است و می‌گوید: نه! اصلاً وجود یک امر اعتباری است، چه کسی گفته است که امر حقیقی خارجی است؟! ما قائل به

---

[1] الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۶۱، تعلیقه ۱.

[2] الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۶۲.

اصالت‌الماهیّه هستیم. چرا؟

لأنّ الوجودَ ایضًا کوجودِ العنقاءِ مثلًا فهمناهُ
چون [وجود همچنین مانند وجود عنقاء است که میفهمیم چیست]»

ما در خود وجود صحبت می‌کنیم. شیخ می‌گوید: شما ماهیّت را تصوّر نکن [بلکه] وجود را تصوّر کن. حالا چه وجودی را تصوّر کند؟ وجود متعیّن را تصوّر کن؛ مثل وجود عنقا را تصوّر کن. شما نمی‌توانید وجود عنقا را در ذهن تصوّر کنید.

و لم نعلَم أنّه موجودٌ فی الأعیانِ أم لا
«نمی‌دانیم این موجودی که الآن تصوّر کرده‌ایم ـ نه ماهیّت آن را بلکه وجودش را تصوّر کردیم ـ آیا مابإزاء دارد یا ندارد؟! آیا در اعیان هم هست یا نه؟!»
فیحتاجُ الوجودُ إلیٰ وجودٍ آخرٍ فیتسلسَلُ مترتبًا موجودًا معًا إلیٰ غیرِ النّهایةِ.
«احتیاج دارد وجود، به یک وجود دیگری، [پس به صورت ترتّبی و همراه با یکدیگر تا بی‌نهایت تسلسل پیدا می‌کند.]»

یعنی این [را] که ما الآن تصوّر کردیم نیاز به یک مابإزای در خارج دارد که این حکایت از آن مابإزاء می‌کند. نقل کلام در آن مابإزا می‌کنیم [و می‌گوییم:] آیا شما می‌توانید آن مابإزا را تصوّر کنید یا نمی‌توانید؟ وجود خارجی را تصوّر می‌کنید. آن وجود خارجی را که تصوّر می‌کنید باز شکّ دارید که آیا هست یا نیست؟ پس آن یک مابإزای دیگری هم دارد و آن مفهوم مابإزاء و آن مفهوم مابإزاء و آن مفهوم مابإزاء الی غیر النّهایة و همین‌طور ادامه پیدا می‌کند.»

تلمیذ: چرا این‌طور می‌گوییم؟! این مثل دور می‌باشد. این مفهومی که ما از وجود در ذهن داریم، در مابازایش شک می‌کنیم و می‌بینیم که در خارج هست. در خارج هم که تصوّر می‌کنیم، این تصوّر ثانوی ما همان تصوّر اوّلی ما است.

استاد: نه‌خیر، آن دیگر متّکی به ذهن ما نیست

بلکه ذهن ما متّکی به آن است. یعنی آن تصوّری که ما می‌کنیم، متدلّی به مابإزای خارجی است، چون ما حکایت می‌کنیم دیگر. همیشه تصوّر حاکی از خارج می‌شود. پس بنابراین وقتی که ما مفهوم وجود را تصوّر کردیم، یک مابإزایی هم برایش تراشیدیم و در خارج گذاشتیم و در آنجا مخفی کردیم، می‌گوییم: آیا وجود عنقا هست یا نیست؟ اینکه می‌گوییم: وجود عنقا هست، آن هست را در خارج نگه‌داشته‌ایم. حالا این وجودِ عنقا که تصوّر ذهنی ما است. آن هستی هم که آنجا گذاشتیم، هستی‌ای است که در خارج هست، آن‌وقت راجع به آن هست صحبت می‌کنیم. آن هستی که تعیّن عنقا است آیا آن هست باز لباس حقیقت پوشیده یا اینکه آن هست [متعین است]؟ چون همین که می‌گوییم: هست یا نیست، آن هست یعنی وجود چیزی که عنقا را تشکّیل می‌دهد و ثقل دارد و مثلاً سی کیلو وزن دارد.

تلمیذ: این منتزع و حاکی هر دو یک حقیقت را شامل می‌شوند.

استاد: همین‌که شما می‌گویید: [در] خارج هست یا نه؟ بالأخره یک وجود مفروضی را در خارج تصوّر کرده‌اید یا نه؟

تلمیذ: تصوّر کرده‌ایم؛ این تصوّر ما همان تصوّر قبلی از وجودش است.

استاد: می‌دانم، منتها این تصوّر شما حکایت از آن دارد دیگر. یعنی شما می‌توانید دو تکّه کنید؛ یک تکّه ذهنتان و یک تکّه خارج. اگر یکی باشد پس دیگر شما به کدام خارج می‌خواهید نگاه کنید؟! ما دیگر نگاه به خارج نمی‌کنیم! چون هرچه هست در ذهن شما است! پس اینکه شما می‌گویید: آیا زید از مادر به‌دنیا آمده یا نیامده است، صرف نظر از این تصوّر ذهنی خودتان، یک شیء خارجی را درست کرده‌اید و آنجا گذاشته‌اید.

تلمیذ: یعنی آیا در خارج درست کرده‌ایم یا در ذهن درست کرده‌ایم؟

استاد: در ذهن درست کرده‌اید، منتها بین [آنچه در خارج هست] با آنچه الآن تصوّر کرده‌اید بینونیّت انداخته‌اید. [من‌باب‌مثال] وقتی که می‌گویید: من الآن زید را دیدم، اینکه می‌گویید زید را من الان دیدم، زیدی را که در خیابان هست دیدید دیگر! الآن بین آنچه در ذهن شما هست و بین آنچه در خیابان هست دوئیّت است؛ این زیدی که الآن در ذهن شما هست حکایت می‌کند از آن زیدی که الآن در شارع دارد راه می‌رود. حالا فرض کنید که این زیدِ در خیابان وجود نداشت، بالأخره ذهن شما یک

مابإزایی را در خارج درست کرده است. حالا این نقل کلام را در همین مابإزاء می‌کنیم [و باز می‌گوییم:] آیا آنچه در خارج درست کرده وجود دارد یا ندارد؟ و آن دوباره یک مابإزاء پیدا می‌کند إلی غیر النّهایة. و راهش هم همین است.

البتّه اشکالی که شما می‌کنید درست است. چون اینها در اینجا بین مفهوم و مصداق خلط کرده‌اند که وقتی ما بخواهیم وجود را تصوّر کنیم، این مفهوم و اعتبار عقلی است. [و] این مفهوم و اعتبار عقلی، برداشت از یک واقعیّت خارجی است. خود آن واقعیّت خارجی در ذهن نمی‌اید [تا اینکه] باز شما در آن واقعیّت خارجی شک بکنید یا شک نکنید. آن که در ذهن نمی‌آید! چون واقعیّت خارجی در مغز ما جای نمی‌گیرد!

پس بنابراین، اشکال ایشان این است که خیال کرده‌اند حال که شما مفهوم وجود را تصوّر می‌کنید، خود وجود در ذهن شما می‌آید! می‌گوید: اگر وجود در ذهن شما آمد، پس مابإزای خارجی‌اش چه شد؟! درحالی‌که هنوز شما شک دارید که آیا هست یا نه! پس معلوم می‌شود این وجودی که در ذهن شما آمده

متّکی به یک خارجی است. نقل کلام در خارج می‌کنیم دوباره می‌بینیم که آن در ذهن آمد و.... ایشان می‌گوید: آنچه در ذهن می‌آید برداشت خارج است، نفس خارج که نیست! وقتی که برداشت خارج شد، آنجا تسلسلی هم لازم نمی‌آید. و این می‌شود یک اعتبار عقلی، و آن هم برای خودش یک عالم دیگر می‌شود و وجود خارجی می‌شود.

تلمیذ: خود تسلسل هم یک امر خارجی است نه یک امر ذهنی؛ امر ذهنی که تسلسل برنمی دارد!

استاد: نه، امر ذهنی اشکال ندارد.

تلمیذ:...؟

استاد: نه، اینها می‌گویند خود مفهومِ وجود، یک امر خارجی است. اشکال سر اینجا بود که همان مفهومِ وجود، آن وجودِ خارجی در ذهن ما می‌آید ولی متّکی به خارج است؛ یعنی در اعیان تصوّر می‌شود.

تلمیذ: می‌دانم، این تسلسل بین خارج و ذهن است.

استاد: بله، اگر ما حقیقت وجود را بدانیم که در ذهن می‌آید، حقیقت وجود متّکی به یک حقیقت وجود دیگر است، آن هم متّکی به حقیقت وجود دیگر است الی غیرِ النهایه. ما می‌گوییم اینکه در ذهن می‌آید حاکی و یک امر انتزاع عقلی است، اینها

که نمی‌گویند! اینها نمی‌دانند که آنچه در ذهن است [مفهوم است.] یعنی صاحب [این نظریّه] خیال می‌کند ما که قائل به اصالت‌الوجود هستیم می‌گوییم: چیزی که در ذهن می‌آید همان واقعیّت خارجی است؛

تباین مفهوم وجود با مصداق آن

درحالی‌که مفهوم وجود با عین حقیقت وجود دوتا است! آنچه در ذهن هست مفهوم است و آنچه مابإزای او است حقیقت وجود است و این دوتا است. اگرچه به یک بیان دیگری خود همین وجود ذهنی، وجود است ولی اینها در این بیان نیستند، خود نحوٌ من الوجود است.

لکن ما أوردناه علیه یجری مثلُه فی أصلِ الحجّةِ، فانهَدَمَ الأساسانُ.[1]

«[خود] آنچه ما بر ایشان وارد کرده‌ایم در اصل حجّتی که ایشان وارد کرده‌اند می‌آید و هر دو اساس با هم از بین می‌روند؛ هم اساس مشّائیین که قائل به اصل تغایر ماهیّت و وجود در خارج هستند از بین می‌رود و هم اساس ایشان که قائل به اصالت ماهیّت و اعتباریت وجود هستند از بین می‌رود.»

مروری مجدد بر کلام مشّاء، سهرودی و ملاصدرا

آنچه را که ما گفتیم این است که حقیقت وجود یک امر خارجی است و آنچه که ما از حقیقت وجود

---

[1] الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱.

برداشت می‌کنیم یک امر اعتبار عقلی است. پس بنابراین، آنچه را که مشّائیین دارند می‌گویند که اعتباریّت وجود، تغایر خارجی است، در عالم خارج یک شیء بیشتر نیست و آن هم عبارت از همان وجود است و آن برای عالم خارج است. [امّا] اینی که ایشان دارند می‌گویند که قائل به اعتباریّت وجود هستند می‌گویند که آنچه اعتبار است مفهوم است، ولی حقیقت آن در ذهن شما نیست تا اینکه شما بیایید و اشکال بکنید! حقیقتش در عالم خارج برای خودش نشسته و یا دارد راه می‌رود. آنچه شما دارید در ذهن می‌آورید مفهوم است، و مفهوم هم که یک اعتبار عقلی است و [اعتبار عقلی] که اتّکاء به خارج ندارد تا اینکه تسلسل لازم بیاید.

اللَهمّ صلّ علی محمد و آل محمد

اصطلاحات درس

اصالت وجود: این دیدگاه فلسفی معتقد است که آنچه در عالم واقع، بنیاد، منشأ اثر و حقیقت اصلی اشیاء را تشکیل می‌دهد، «وجود» آنهاست. ماهیّت در این دیدگاه، امری اعتباری و ذهنی است که از حدود وجود انتزاع می‌شود و به خودی خود، اصالتی در خارج ندارد.

عین (واقعیت خارجی): خودِ شیء آنگونه که در عالم خارج و واقعیت، تحقق مستقل دارد. در متن اغلب به معنای «موجود خارجی»، «واقعیت خارجی» یا «مصداق خارجی» به کار رفته است.

امر اعتباری (در مقابل امر حقیقی یا خارجی): امری که واقعیّت مستقل در عالم خارج ندارد و وجودش قائم و وابسته به اعتبار، قرارداد، یا لحاظ و فرض ذهن است. صاحب تلویحات در این متن، «وجود» را در صورت زیادت بر ماهیّت یک امر اعتباری می‌داند.

تغایر (بین وجود و ماهیّت): غیر هم بودن، دوگانگی و متمایز بودن. در اینجا عمدتاً منظور، متمایز بودن حقیقت «وجود» از «ماهیّت» در عالم

خارج است، که یکی از مبانی دیدگاه مشائین است.

زیادت (وجود بر ماهیّت): این دیدگاه عمدتاً منسوب به مشائین که «وجود»، امری است اضافه و زائد بر «ماهیّت» در عالم خارج، و از بیرون به ماهیّت ضمیمه می‌شود تا آن را موجود کند، نه اینکه عین آن یا جزئی از آن باشد.

تسلسل: ادامه یافتن یک رشته از امور مانند علل و معلول‌ها، یا مفاهیم وابسته‌ای که هر یک برای تحقق به دیگری نیازمند است به طور نامتناهی. در فلسفه، تسلسل در امور مترتب بر هم که هر حلقه به حلقهٔ قبلی وابسته باشد محال دانسته می‌شود. در متن، صاحب تلویحات از این محذور برای اثبات اعتباری بودن وجود در صورت زیادت بر مفهوم استفاده می‌کند.

انتزاع عقلی: عملی که طی آن، عقل یک مفهوم کلّی را از مصادیق جزئی یا از یک امر مرکب در خارج، جدا کرده و به طور مستقل در ذهن لحاظ و درک می‌کند. مرحوم آخوند (ملاصدرا) مفهوم وجود را یک انتزاع عقلی از حقیقت خارجی وجود

می‌داند.

مابإزاء خارجی: آنچه در عالم خارج، معادل، مطابق و مصداق واقعی یک مفهوم ذهنی یا یک لفظ است. بحث در این است که آیا «مفهوم وجود» اگر زائد بر ماهیّت تصور شود مابازاء خارجی مستقلی دارد یا خیر.

تقرّر: ثبوت، استقرار، استواری و پایداری یک شیء یا ماهیّت در عالم خارج. در متن، یکی از خصوصیّاتی است که قائلین به اصالت ماهیّت برای ماهیّت در خارج قائل‌اند.

تعیّن: مشخص، معیّن، متمایز و محدود شدن یک شیء یا ماهیّت از دیگر امور در عالم خارج. این نیز از خصوصیّاتی است که برای امر اصیل چه وجود چه ماهیّت در نظر گرفته می‌شود.

تشخّص: فردیّت یافتن، جزئی و یگانه شدن یک شیء یا ماهیّت در خارج، به گونه‌ای که از دیگر افراد هم‌نوع یا غیر هم‌نوع خود به طور کامل متمایز گردد و به عنوان «این» چیز خاص شناخته شود.

ترکیب انضمامی: نوعی ترکیب که در آن، دو یا چند چیز متمایز در خارج، در کنار هم قرار می‌گیرند

و به هم ضمیمه می‌شوند، اما هر یک هویت و واقعیت مستقل خود را حفظ کرده و به یک واحد حقیقی و بسیط تبدیل نمی‌شوند. دیدگاه مشهور مشائین در مورد ترکیب ماهیّت و وجود در خارج، انضمامی است.